

# یغما

شماره مسلسل ۲۲۱

سال نوزدهم

آذرماه ۱۳۴۵

شماره نهم

## هند و تمدن صنعتی<sup>۱</sup>

این موضوع که هند چگونه با تمدن صنعتی برخورد کرده است و به چه نحو در طریق نوشتن کام‌برمی‌دارد، برای مامشرق‌زمینی‌ها، بسیار قابل توجه است؛ چه، هند از یکسو سرزمین یکی از کهن‌ترین تمدن‌هاست، و ازسوی دیگر پر جمعیت‌ترین کشوری است که به شیوه‌دموکراسی اداره می‌شود. ازیکسو، رشته‌های پیچ‌درپیچی از مذهب و فلسفه و عرفان و افسانه و خرافه بردست وپای او پیچیده و او را در گذشته متوقف می‌دارد، و از سوی دیگر به عنوان یکی از نیازمندترین کشورهای دنیا، ناگزیر است که با سرعت برای بهبود وضع مادی خود چاره‌اندیشی کند.

این تضاد و تعارض، هند را در موقع حساسی قرار داده. چگونه، بی‌احساس

۱ - این متن قسمتی از خطابه‌ای است که در بهمن و اسفند ۱۳۴۲ در سه جلسه در «مؤسسه تحقیقات اجتماعی» دانشگاه تهران تحت عنوان «هند در برخورد با مسائل اجتماعی و انسانی» ایراد گردید. قسمت اول این سخنرانی قبلاً منتشر شده است.

درد ، از گذشته خود ببرد و با آینده پیوند کند ؟ چگونه بدن گولبیکر صنعت را در بازوان لاغر خود جای دهد ؟

برای آنکه به بینیم پیشوایان فکری و سیاسی هند امروز چگونه اندیشیده و چه توجیه و تعبیری در این باره کرده اند ، به نظر چهار تن آنان اشاره می کنیم :  
تاکور ، گاندی ، نهرو و رادا کریشنان .

درفکر جدید هند ، کوشش بر این بوده است که تعالیم مذهبی و عرفانی کهن با مقتضیات دنیای کنونی وفق داده شود . یکی از نمایندگان برجسته این طریق ، تاکور است .

در این درانات تاکور ، فیلسوف و شاعر معروف ، به پیروی از بودا می - گفته است که « سعی در راه بهبود زندگی مردم ، همان چیزی است که اخلاق خواستار آن است » . یعنی در واقع ، عبادت به جز خدمت خلق نیست . در آئین هندو ، غایت آمال بشر ، اتحاد با خداست ؛ تاکور ، با استناد به این اصل می گوید : دنیا ، آیت خداست ، بنابراین پرداختن به دنیا ، در حکم پرداختن به خداست . بدینگونه ، برای پیوستن به خدا ، باید در دنیائی که او آفریده ، کار کرد ؛ و با این توجیه ، نفی دنیا در آئین هندوی ، به قبول دنیا تغییر می پذیرد .

تاکور معتقد بود « ما ، با کائنات ، پیوندی عمیق تر از آن داریم که وظیفه خویش را محدود به بر آوردن حوائج اولیه زندگی خویش کنیم . روح ما به طرف کائنات کشیده می شود ، و عشق ما به زندگی ، در واقع ناشی از میلی است که برای پیوستن به کل عالم وجود داریم ... »

بنظروى علقه اسرار آمیزی بین آدمی و کائنات ، یعنی کل عالم وجود هست ؛ و بر اثر آن انسان می کوشد تا قلمرو دانائی و فعالیت خود را گسترش دهد . همین علقه است که انباء بشر را به کمک به یکدیگر وامی دارد ؛ آنان را مشتاق آن می دارد که فرزاندگی و عدالت بر جهان حکمروا شود ، وضع طوری سامان یابد که فقر و محنت کم گردد ، هنرهای زیبا و ادبیات رونق یابند ؛ دلها به بزرگواری و جوانمردی بگرایند و نیروهای مرموز طبیعت به دست مردم رام گردند و در راه پیشرفت بشریت

به کار افتند. بنا بر این انسان باید به فرهنگ واقعی دست یابد، و این فرهنگ پدید نمی آید مگر در محیطی که احساس بشر دوستی ای عمیق و شریف حکمرواست. بنظر تاگور، پیروزیهای مادی بشر نخواهد توانست مایه خیر و سعادت گردد، مگر آنکه بایشرفت معنوی و اخلاقی همراه شود. درجه تمدن بر حسب میزان قدرت مادی سنجیده نمی شود، بلکه متناسب است با میزان قانونها و سازمانهایی که بتوانند عشق و انسانیت را در جامعه ای رشد دهند.

جهان بینی تاگور، مبنی بر خوشبینی است. می گوید: «در جهان، نظم و هنجار زیبایی وجود دارد. اگر ما در آن آشفتگی و زشتی و ناموزونی و درد می بینیم، عیب در نفس امر نیست. ما می توانیم آنها را به زیبایی و نظم و هنجار و شادی تبدیل کنیم.»

تاگور نسبت به علم و فن جدید نیز نظر خوشبینانه دارد. معتقد است که علم امکانات بشر را افزایش می دهد و او را کمک می کند تا به من بزرگ، من کیهانی، دست یابد. خلاصه آنکه، بنظر تاگور دنیا باید در چشم هر فرد، چون «من بزرگ شده» او بنماید، یا بعبارت دیگر «خویشتن» او چنان گسترش یابد که همه دنیا را در بر گیرد.

یکی از تعالیم بودا آن است که شخص باید «من» را در خود نابود کند، تا به «کل» به پیوندد، تازمانی که «من» زیر پانواده نشده، خوشبختی مفهومی ندارد. اندوه، نتیجه کوششی است که شخص به کار می برد تا خود را از بقیه عالم جدا نگاه دارد.

تاگور تحت تأثیر این تعالیم قرار داشت. وی می خواست تا در دنیای جدید برای آنها توجیهی بیابد. می گفت: «کل» ناپیدا و معنوی، همین جهان محسوس و ساکنان آنند؛ وسی ما برای پیوستن به کل، باید در همین جهان و به صورت عشق به هموعانمان تجلی کند.»

فکر تاگور که نیمه فرنگی، نیمه هندو است، معنویت را با واقعیت های زندگی دمساز می دارد. ایدآلیسم او هر چند تازگی نداشته باشد، با لطف و زیبایی

خاصی همراه است ، و درهند کنونی تأثیر بسیار بخشیده .

**گاندی :** گاندی نیز ، بیشتر از هر کس دیگر ، از بودا متأثر است . می دانیم که عشق یکی از اصول اساسی بودائی است . گاندی معتقد بود که با عشق دنیا را می توان دگرگون کرد . می گوید : « دین من ، عشق است . » و نیز : « آرزوی من آن است که هر جا ، هر اشکی بر چشمی بود ، پاک کنم . » بر اثر همین طرز فکر ، وی مشی سیاسی خود را چنین قرار داده بود که جمیع منافع و ملاحظه ها ، باید تحت الشعاع منافع ملت قرار گیرد . از همین جا ، سوسیالیسم روحانی او ، با سوسیالیسم مادی وجوه مشترکی می یابند .

دومین اصل مکتب گاندی ، حقیقت است . حقیقت در آئین برهمنائی ، مقام والا ئی دارد . در اوپانیشادها ، کتاب مقدس برهمنائیان آمده است : « آنچه همواره زنده است ، حقیقت است ، نه دروغ ... راه به سوی الوهیت از حقیقت می گذرد . » یکی از دعا های برهمنان این است : « مرا از غیر واقعی ، به واقعی هدایت کن ؛ از تاریکی به روشنائی ؛ از نیستی ، به جاودانی بودن . »

گاندی ، به پیروی از این اصول دینی ، عشق و جستجوی حقیقت را با سر نوشت بینوایان پیوند می داد . می گفت : « هر جا عدم تساوی و تبعیض و فساد هست ، بی عدالتی و بدی و بی حقیقتی نیز هست . »

سومین اصلی که گاندی سخت به آن پای بند بود ، اصل معروف به « پاکیزگی روش » است . بنظر او برای رسیدن به هدف درست ، باید روش درست برگزید . این اصل از تعالیم بودائی تأثیر پذیرفته . بنظر بودائیان ، « راه و رهرو » یکی می شوند ؛ گاندی می گفت : « هدف و روش نیز یکی هستند ؛ اگر برای رسیدن به هدفی خوب ، روش بد به کار برده شود ، خود هدف نیز به بدی می گراید . »

مهم ترین اصل مکتب گاندی ، اصل عدم خشونت است ، به زبان هندی ( AHINSA ) . این اصل با اصل پاکیزگی روش رابطه مستقیم دارد و منشاء آن را باید در آئین « جائینی » جست که توسل به قهر را امری مغایر با دین شناخته . این اصل که به « مقاومت منفی » نیز معروف است ، طریق مبارزه برای کسب

## استقلال هند قرار گرفت

گانندی به پیروانش می گفت: «من طلسمی به شما نشان خواهم داد و آن این است که هر وقت شك بر ضمیر شما چیره شد، یا خودخواهی در شما قوت گرفت، هیأت فقیرترین و ضعیف ترین فردی را که به عمر خود دیده اید، در نظر آورید و از خود بپرسید: آیا کاری را که الآن می خواهید بکنید، نفعی برای او خواهد داشت؟ آیا زندگی و سرنوشت او را تحت اختیار او خواهد گذارد، خلاصه آنکه آیا این عمل شما به نجات میانیونها مردم گرسنه، روحاً و جسماً گرسنه، کمکی خواهد کرد؟ در این صورت، شك و خودخواهی شما بر طرف خواهد شد.»

گانندی ملاحظه های اخلاقی را هرگز از نظر دور نمی داشت. با تجدد به خودی خود دشمنی نداشت. به تمدن جدید و صنعت از آن جهت روی خوش نشان نمی داد که می ترسید مبادا به جنبه اخلاقی و معنوی فرد لطمه ای بزند.

نهر: نهر می اندیشید که فقر و احتیاج، موجب انحطاط و فساد قوای انسان می شود، پس، بنظر او، باید حداقل مایحتاج زندگی برای بشر فراهم باشد تا بتواند حیثیت بشری خویش را حفظ کند، خود را بسوی تعالی ببرد. نهر و میگفت: «برای کسی که گرسنه است، برای کشوری که فقیر است، آزادی مفهومی نخواهد داشت.» اما، در نظر نهر و این فکر به آن معنی نبود که يك ملت برای آنکه خوشبخت و بزرگ به شمار رود، در ناز و نعمت غوطه بزند. او گرچه معتقد بود که هیچ پیشرفتی بدون ایجاد صنایع سنگین میسر نیست، و طرفدار پرشور صنعتی شدن هند بود؛ نمی خواست که مردم کشور او اسیر صنعت شوند.

در مصاحبه خود با تیپورمند گفته است «من آرزو نمی کنم که هر فرد هندی دارای یخچال، تلویزیون، اتوموبیل و غیره و غیره شود.» گویا در اظهار خود به این نکته نظر داشته که رفاه، خود زمینه ای برای انحطاط، در فرد و ملت فراهم می کند.

در این مورد او نیز با گانندی هم عقیده می شود که «تمدن بمعنای واقعی کلمه، در افزایش خواهش ها و احتیاج هایش، بلکه در محدود نگاه داشتن ارادی خواهش.»

نهر و معتقد است که دنیا محتاج آن است که «بُعد» تازه‌ای در مغز خود ایجاد کند، «بُعد تازه‌ای که بتواند مسائل ناشی از پیشرفت عجیب و عظیم فن و صنعت را مورد مذاقه قرار دهد. این بُعد باید ماهیت اخلاقی داشته باشد. وی گفته است که پیشرفت علم و فن در نحوه برخورد اخلاق با مسائل تغییری حادث نکرده است. می‌گوید: «همه این پیشرفت‌های فنی نه خوب را بد می‌کند و نه بد را خوب؛ بی‌ایند امیدوار باشیم که دنیا کم‌کم متمدن شود. او امروز واقعاً متمدن نیست. از نظر فنی و علمی خیلی پیشرفت کرده، اما متمدن نیست، زمانی متمدن خواهد شد که پیشرفت‌های فنی برای بهبود وضع بشر به کار رود، نه برای نابودی آن ...»

خلاصه نظر نهر و در باره هند جدید این است: «در ضمیر ما خود آگاه‌ها هند کشمکش در کار است، بحرانی؟ هند، تلفیقی از گذشته و حال و کهنه و نورا می‌جوید. از یک سو تمدن صنعتی جدید را می‌بیند که بنحوی مقاومت ناپذیر به جلو می‌رود؛ هند آن را به چشم شك می‌نگرد و تا اندازه‌ای از آن بیزار است. از سوی دیگر، صنعتی شدن را برای پیشرفت خود، به عنوان امری اجتناب ناپذیر قبول کرده است، بنابراین می‌کوشد تا آن را با معتقداتی که در او ریشه گرفته‌اند، تلفیق کند؛ نوازی بین درون بشر و محیط برون او که دائماً در تغییر است پدید آورد. «نهر و برای بهبود وضع مردم هند، صنایع سنگین را ضرور می‌داند؛ اما نه بنحوی که بشر را تحت اسارت در آورد. می‌گوید «برنامه اقتصادی ما باید یک افق انسانی داشته باشد، نباید بشر را فدای پول کند.» و در جای دیگر تأکید کرده است: «این کافی نیست که ما مواد صنعتی زیاد تولید کنیم؛ درست است که ما طالب آنیم که وضع مادی مردم خود را بهتر نماییم، اما نه به بهای روح خلاق بشر؛ نیروی ابتکار و سرزندگی او؛ نه به بهای آن چیزهایی که زندگی بشر را در سراسر قرون شریف تر و بزرگوارتر کرده است.»

درباره ارزش اخلاق گفته است: «من روز بروز در این عقیده استوارتر می‌شوم که تا زمانی که در روابط بین الملل اولویت اخلاق مورد قبول قرار نگیرد، صلح

یابدار نخواهیم داشت. تا زمانی که روش خوب به کار نبریم، به هدف خوب نخواهیم رسید. این خلاصه درس گاندی جی بود. «وی مشکل های دنیای امروز را ناشی از آن می داند که سیاست مبتنی بر راستی نیست: «تجربه ای که من در این سی چهل سال اندوخته ام، و درسی که از رهبر بزرگ گرفتم (یعنی گاندی) این است که سیاستی که مبتنی بر راستی نباشد، سرانجام ثمری به بار نمی آورد؛ موقتاً شاید نتیجه ای بدهد، دائماً هرگز ...»

رادا کریشنان: رادا کریشنان، رئیس جمهور هند نیز، تقریباً در تمام اظهارهای خود لزوم حفظ تعادل بین ماده و معنی را گوشزد کرده است. در نطقی که در دانشگاه کارناتاک کرده گفته است «ما نباید معتقد شویم که علم و فن پیشرفت های شگفت آور کرده اند، تا زمانی که هنوز با تزاوج جنگ دست به گریبان اند و قادر نبوده اند که صلح و امنیت برای جهان ایجاد کنند. این امر می نماید که به غیر از علم و فن، فضائل و خصائل دیگری هم برای ملت ها لازم است. «در جای دیگر گفته است «اهمیت بی اندازه ای که به علم و فن داده شده، اشخاص متفکر را در سراسر جهان نگران کرده است. جرم های بزرگ بر ضد تمدن، نه به دست بدوی ها و بی سوادها، بلکه به دست کسانی ارتکاب یافته که آموزش و دانش داشته اند و خود را متمدن می خوانده اند ..»

رادا کریشنان در خطابه هایی که در دانشگاه های مختلف و مراکز فرهنگی ایراد کرده، خاصه به جوانان سفارش کرده است که خدمت به انسانیت و مصلحت عموم را از یاد نبرند. می گوید «علاوه بر تخصص فنی و دانش، آنچه شمارا برای جامعه ارزشمند می کند، فداکاری و خدمت شما در راه هدفی بزرگ است. «یا وظیفه دانشگاه تنها این نیست که افرادی را که از حیث فنی و علمی متبصر باشند بیرون دهد. وظیفه اصلی او آن است که فضیلت و شفقت را در آنجا پیورود. «و در جای دیگر همین معنی را تکرار می کند. «هیچ دانشگاهی نمی تواند خود را دانشگاه واقعی بخواند، مگر آنکه مردان و زنان جوانی بیرون فرستد که نه تنها دانش آموخته باشند، بلکه سرشار باشند از شفقت برای بشریتی که رنج می برد.»

اگر دانشگاهی این خاصیت را نداشت ، تعلیمات او ناکامل است .

همچنین رئیس جمهور هند برای هر پیشرفتی ، بر منش و شخصیت انسانی تکیه می کند . می گوید « منش همان است که پایه سرنوشت هر ملت بر آن قرار می گیرد » هیچ کشوری نمی تواند با داشتن افرادی که منش پست دارند ، ملت بزرگی داشته باشد . وی قدرت روحی ملت را برای کشور ، سرمایه ای بس بزرگتر از ثروت مادی آن می شناسد . در دانشگاه پنجاب گفته ای از ارسطو نقل می کند و به آن استناد می جوید و آن این است : « بشر هنگامی که کامل شد بهترین جانداران است ؛ اما چون از قانون و عدالت جدا ماند ، بدترین آنهاست . »

در هند کنونی دو اصل در کنار هم قرار گرفته اند ، و من گمان می کنم که اکثر رهبران این کشور بر سر این دو اصل اتفاق نظر داشته باشند : یکی لزوم پیشرفت ، لزوم صنعتی شدن و دیگری حفظ جنبه های معنوی و شخصیت انسانی . بدون پیشرفت مادی ، شخصیت انسانی نمی تواند شکفتگی بیابد ؛ از سوی دیگر ، بدون حفظ شخصیت و رشد معنوی ملت ، هر گونه پیشرفت مادی بی ثمر ، بلکه زیان آور خواهد بود .

محمدعلی اسلامی ندوشن

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمدحسین علی آبادی

بیاد تو

بچشم جهان رنگه رو یا گرفت  
فلک پرتوی نقره آسا گرفت  
ز جنگل طریق چمن ها گرفت  
بجنبید موجی و غوغا گرفت  
ز ساحل جدا گشت و بالا گرفت  
زنی با جوانی در آن جا گرفت

چو مهتاب پهنای دریا گرفت  
افق صاف و خندان و گیرنده بود  
نسیمی بهمراهی عطر گل  
بزد بلبللی چه چه از دور دست  
یکی گله مرغابی پر خروش  
سوی آب شد قایقی از کنار

\*\*\*

مرا غصه ای روح فرسا گرفت  
دل داده را چون توان وا گرفت

بیاد تو ای رفته از دست من  
گرفتم که دل باز دادی مرا